

The Lived Experience of Runaway Girls with Turmoil Family about Having a Family among Females Living in a Juvenile Correction and Rehabilitation Centre

Maryam Falahatpishe¹,
Mojtaba Habibi Asgarabad²,
Mahmood Shamshiri³,
Mansoureh Sadat Sadeghi²

¹ MSc Student in Family Therapy, Family Research Institute, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

² Assistant Professor, Department of Family Therapy, Family research institute, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

³ Assistant Professor, Department of Nursing, Faculty of Nursing and Midwifery, Ardabil University of Medical Sciences, Ardabil, Iran

(Received February 16, 2016 ; Accepted April 26, 2016)

Abstract

Background and purpose: The rising rate of Iranian runaway girls indicates a need for conducting deep studies on this issue. This study aimed at investigating the phenomenon of running away from home by studying the lived experience of the girls in a juvenile correction and rehabilitation center in Tehran, Iran.

Materials and methods: A qualitative phenomenological study was performed in which 12 female in correction and rehabilitation center were selected using purposive sampling. The lived experiences of the participants were studied by semi-structured interview. Then, the transcripts were analyzed applying interpretative phenomenology and Van Manen approach. Afterwards, the main themes, subthemes and semantic units were created.

Results: The thematic analysis resulted in three subthemes for turmoil in the family including disturbed family, lack of parental support and affection, and family's antisocial behaviors. All subthemes included some semantic units.

Conclusions: According to this study, deep attention is needed on lived experiences of runaway girls, psychotherapy sessions based on the main themes achieved in this research, and family therapy sessions based on improving the conflicts, especially in presence of key family members. Such actions in correction and rehabilitation centers helps the psychologists to rebuild the life of affected individuals after coming back home and prevent future problems.

Keywords: running away, lived experience, correction and rehabilitation center, phenomenology, family

J Mazandaran Univ Med Sci 2016; 26(139): 149-165 (Persian).

خانواده نابسامان: تجربه زیسته دختران فراری ساکن کانون اصلاح و تربیت از دارا بودن خانواده

مریم فلاح پیشه^۱
مجتبی حبیبی عسگرآباد^۲
محمود شمشیری^۳
منصوره السادات صادقی^۲

چکیده

سابقه و هدف: نرخ رو به رشد فرار دختران نوجوان از خانه در ایران، نشان دهنده اهمیت بررسی عمیق تر این پدیده است. هدف مطالعه حاضر، تبیین تجارب زیسته از خانواده نابسامان دخترانی بود که پس از دستگیری به کانون اصلاح و تربیت شهر تهران ارجاع داده شده بودند.

مواد و روش ها: مطالعه حاضر یک مطالعه کیفی بر پایه رویکرد پدیدارشناسی بود. دوازده دختر ساکن در کانون اصلاح و تربیت به وسیله نمونه گیری هدفمند انتخاب شدند و تجارب زیسته آن ها به وسیله مصاحبه نیمه ساختار یافته مورد بررسی قرار گرفت. سپس متن های حاصل از مصاحبه ها به وسیله رویکرد پدیدارشناسی تفسیری و با روش Van Manen تحلیل شدند. در نتیجه مضمون های اصلی، زیرمضمون های آن ها و واحدهای معنایی حمایت کننده از مضمون ایجاد شدند.

یافته ها: نتایج این مطالعه به وسیله سه زیرمضمون که نشان دهنده تجارب زیسته مشارکت کنندگان بود، به نمایش گذاشته شد. این زیرمضمون ها به ترتیب شامل آشفتگی در خانواده، بی توجهی و کمبود حمایت ها و اقدامات ضد اجتماعی خانواده نام گذاری شدند. هر یک از زیرمضمون های فوق دارای چندین واحد معنایی حمایت کننده بودند.

استنتاج: نتایج به دست آمده بر لزوم تبیین عمیق تر تجارب زیسته این دختران توسط روانشناسان و مددکاران کانون اصلاح و تربیت، انجام روان درمانی اساسی مبنی بر مضامین برآمده از مطالعه حاضر و برگزاری جلسات خانواده درمانی با تمرکز بر بهبود تعارضات مبتنی بر یافته های مطالعه و با حضور افراد کلیدی خانواده که در فرار نقش مهمی داشته اند، تاکید دارد. این امر به منظور آماده کردن بستر خانواده به منظور بازگشت فرزند، پیش گیری از فرار مجدد و شروع یک زندگی سالم دارای اهمیت فراوان است.

واژه های کلیدی: فرار از خانه، تجارب زیسته، کانون اصلاح و تربیت، پدیدارشناسی، خانواده

مقدمه

خانواده یک نهاد اجتماعی است و این نهاد اجتماعی، نقش بسیار موثری در اجتماعی نمودن افراد و پیشگیری از بزهکاری ایفا می کند. خانواده از هم پاشیده و ناتوان برای تامین محیط مناسبی جهت رشد و تکامل شخصیت کودک، کج روی های اجتماعی را در او پایه گذاری می کند (۱). یکی از انحرافات اجتماعی، فرار دختران زیر

Email: mo_habibi@sbu.ac.ir

مؤلف مسئول: مجتبی حبیبی عسگرآباد: تهران، اوین، دانشگاه شهید بهشتی، پژوهشکده خانواده

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد خانواده درمانی، پژوهشکده خانواده، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

۲. استادیار، گروه خانواده درمانی، پژوهشکده خانواده، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

۳. استادیار، گروه پرستاری، دانشکده پرستاری و مامایی، دانشگاه علوم پزشکی اردبیل، اردبیل، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۲۷ تاریخ ارجاع جهت اصلاحات: ۱۳۹۴/۱۱/۲۷ تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۲/۷

۱۸ سال از خانه است. در طی سال‌های اخیر، جوانان فراری به عنوان بزهکار تلقی می‌شوند و فرار از خانه به عنوان مشکلی اجتماعی شناخته می‌شود که از کمبودها در عملکرد خانوادگی و رابطه والد-فرزند تأثیر پذیرفته است (۲). فرار از خانه و ترک اعضای خانواده بدون اجازه والدین، نوعی واکنش نسبت به شرایط نامساعد و غیرقابل تحمل زندگی است. این عمل به طور معمول در جهت کاهش ناخوشایندی‌ها و رها کردن خویش از محرک‌های آزاردهنده و به منظور دستیابی به خواسته‌های مورد نظر انجام می‌شود. در تعریف «فرار از خانه» به دو عامل غیبت از خانه حداقل به مدت یک شب و عدم اطلاع یا رضایت والدین یا سرپرست قانونی از این مسئله تأکید شده است (۳). در تعریف دختران فراری، تعاریف متعددی ارائه شده است. به عنوان مثال در تعریفی از جوانان فراری آمده است که این جوانان، افرادی زیر ۱۸ سال هستند که نمی‌توانند با اعضای خانواده خود در یک محیط امن زندگی کنند و هم‌چنین افراد ۱۸ تا ۲۱ ساله که سرپناهی ندارند (۴) اتحاد ملی بی‌خانمان‌ها در سال ۲۰۰۸ نیز، تعریفی از جوانان فراری ارائه کرده است: جوانان فراری شامل کسانی هستند که فقط زیر ۱۸ سال باشند. آن‌ها فقدان یک مراقبت والدگرایانه، پرورشی و سازمان یافته را تجربه می‌کنند. این افراد گاهی با عنوان جوانان بی‌یار و همراه خوانده می‌شوند (۵). در تعریفی دیگر تشکیلات دولت فدرال برای جوانان فراری و بی‌خانمان، جوانانفراری را بدین شکل تعریف کرده است: کسانی که تا قبل از ۱۸ سالگی، حداقل یک شب را بیرون از خانه سپری می‌کنند و خانه را بدون اجازه والدین یا قیم ترک کرده‌اند و یا در صورت ترک خانه با اجازه والدین، زمانی که از آن‌ها انتظار می‌رود، به خانه برنمی‌گردند (۶). مطالعات نشان داده است که سالانه ۱/۷ میلیون جوان آمریکایی خانه را ترک می‌گویند که از این تعداد، ۶۸ درصد بین ۱۵ تا ۱۷ سال دارند (۴). در بین سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹ پلیس شهری (نشویل) اعلام کرد که ۳۰۰ جوان بی‌خانمان بین ۹ تا ۱۲

سال در آن‌جا وجود دارد (۶). در مطالعه Bersani، مشخص شد که ۲۰ درصد جوانان تا سن ۱۸ سالگی فرار از خانه داشته‌اند و نیمی از آن‌ها ۲ بار یا بیش‌تر اقدام به فرار نموده‌اند. به علاوه وی خاطرنشان ساخت که افرادی که به آمریکا مهاجرت کرده‌اند، کم‌تر از افرادی که در خود ایالات متحده به دنیا آمده‌اند دست به فرار از خانه و یا جرم و جنایت می‌زنند (۷). در پژوهش‌های انجام شده روی فرار از خانه که به شکل کمی انجام گرفته‌اند به عوامل مهمی برای فرار از خانه اشاره شده است. برخی از این عوامل به شرح زیر است: نخست عامل تحصیلات و مدرسه نظیر مدرسه نامناسب و رفتار نادرست اولیای مدرسه، سطح تحصیلات پایین یا بی‌سوادی فرد فراری و والدین وی (۹۸). دوم عوامل اقتصادی نظیر سطح اقتصادی پایین خانواده، فقر، مشکلات مالی، عدم کفایت درآمد، بیکاری، کار کردن مادر در بیرون از منزل (۱۱،۱۰). سوم عوامل اجتماعی نظیر تحریک شدن توسط گروه همسالان منحرف و رابطه با دوستان ناباب و خلاف کار (۱۳،۱۲۸). چهارم عوامل خانوادگی نظیر اعتیاد والدین (۱۵،۱۴)، مورد سوءاستفاده و غفلت جسمی و جنسی واقع شدن در خانواده (۱۶،۱۳،۹)، کثرت اولاد و تعداد عائله (۱۷)، ترس از تنبیه و عدم درک صحیح والدین از خواسته‌های نوجوان (۱۸)، و خشونت (۱۹-۲۱). جوانانی که در محیط‌های خانوادگی‌ای رشد می‌یابند که در آن‌ها فقدان منابع اجتماعی و مادی برای مقاوم کردن آنان در برابر مشکلات اجتماعی و روان‌شناختی وجود دارد، دچار نبود ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی مرسوم می‌شوند و با بدعملکردی خانواده، پیوند می‌خورند (۲۲). اصلی‌ترین دلیلی که جوانان برای فرار خود از خانه و یا طرد از خانه ذکر کرده‌اند، تعارضات خانوادگی بوده است. Thrane و همکاران بر مجموعه‌ای شامل سوءاستفاده خانوادگی، انحراف و جنایات خیابانی ۶۰۲ جوان بی‌خانمان روستایی و شهری در میزوری، لووا، نبراسکا و کانزاس کار کردند. جوانان گزارش دادند که تعارضات خانوادگی، مهم‌ترین دلیل آن‌ها برای فرار از خانه بوده است (۲۳).

مطالعه‌ای دیگر بر یک نمونه ۵۰ نفره از جوانان فراری و بی‌خانمان در لس آنجلس و کالیفرنیا نیز حاکی از آن بود که فرار آن‌ها ناشی از کشمکش‌های شدید خانوادگی بوده است (۱۹).

Toro و همکاران گزارش دادند که تعارضات خانوادگی، عمده ترین دلیل فرار از خانه محسوب می‌شود (۲۴). Saldanha (۲۰۱۵)، تعارضات خانوادگی را از عوامل فرار و بی‌خانمانی جوانان ذکر کرده و اظهار داشت که این خانواده‌ها توانایی کمی برای حل مساله دارند (۱۱). یکی دیگر از دلایل ترک خانه، پویایی‌های خانواده است. در سال ۲۰۱۱، ۲۸ درصد افراد تماس گیرنده با مراکز مداخله در بحران، با خانواده خود دچار تعارض و مشکل بودند (۸). یک مطالعه طولی توسط Tucker و همکاران نشان داد که کمبود حمایت والدینی، یک پیش بین مهم در رفتار فرار از خانه است (۵). هم چنین جوانان تک‌والدی نرخ بیش تری از فرار را در برابر جوانان دارای هر دو والد زیستی دارا هستند (۷/۹ درصد در برابر ۴/۶ درصد) (۲۵). در مطالعه‌ای در ایران که توسط هاشمیان فر و همکاران و با روش کیفی روی دختران فراری انجام گرفت، تجارب زیسته آن‌ها درباره خانه تبیین شد. در این پژوهش، به طور هم زمان خانه ایده آل، واقعی، بی‌خانمانی و خانه جایگزین به عنوان زیرمضمون‌های مطالعه در ذهن این دختران لانه گزیده و در رفتارهایشان متجلی شده بود (۲۶). همان گونه که مشاهده می‌شود، اغلب تحقیقات انجام شده در ایران بر پدیده فرار از خانه با روش‌های کمی انجام گرفته‌اند. پژوهش‌های کمی نقاط قوت زیادی دارند. این پژوهش‌ها به دلیل این که کمی هستند، دارای دقت و کنترل هستند و قابلیت تعمیم نتایج در آن‌ها وجود دارد. به علاوه یک پژوهش کمی، غالباً توانایی ارائه روابط علی را دارد و به دلیل پیروی از قواعد نظام‌مند و تکرارپذیر، قابلیت دست‌یابی به نتایج مشابه را توسط بقیه پژوهشگران فراهم می‌نماید. با این حال از نقاط ضعف این پژوهش‌ها می‌توان به ناتوانی در کنترل متغیرها، عدم ثبات کامل

نتایج به دلیل پویایی رفتار انسانی و عدم وجود خلاقیت به دلیل قالب نظام‌مند آن‌ها نام برد. به علاوه در روش‌های کمی، مقوله‌ها از قبل طراحی شده‌اند و محقق در تلاش است تا به همان پاسخی برسد که مد نظر دارد. اما در روش‌های کیفی پس از جمع‌آوری داده‌ها ساخت مقوله صورت می‌گیرد و در نتیجه پاسخ به مشارکت‌کننده تحمیل نمی‌شود (۲۷). با توجه به موارد فوق به نظر می‌رسد که در پژوهش‌های انجام شده بر فرار در ایران نیز به دلیل کمی بودن روش‌ها، امکان بررسی عمیق‌تر دختران فراری و بررسی تجارب زیسته آنان در بافت زندگی فردی وجود نداشته است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که عدم بررسی تجارب زیسته دختران فراری در مورد عوامل زمینه‌ساز فرار از خانه، بالاخص عاملی هم‌چون دارا بودن یک خانواده نابسامان در ایران، مطالعات عمیق‌تر روی این پدیده را می‌طلبد. پدیدار شناسی به معنای مطالعه وجود ذاتی پدیده است. در این معنی افراد فقط زمانی درک می‌شوند که در زمینه زندگی‌شان مطالعه شوند. بر خلاف تحقیقات کمی، هدف در این نوع تحقیق، فهم پدیده مورد نظر و با توجه به بافت زندگی مشارکت‌کننده در پژوهش است (۲۸). بنابراین هدف مطالعه حاضر، تبیین پدیدارشناختی تجارب زیسته دختران ساکن کانون اصلاح و تربیت درباره خانواده نابسامانی است که در آن زندگی کرده‌اند. شناخت شرایط خانوادگی نامساعد و بهبود عوامل خطر ساز فرار می‌تواند نقش مهمی را در جلوگیری از فرارهای مجدد ایفا نماید.

مواد و روش‌ها

مطالعه کیفی حاضر قسمتی از یک طرح پژوهشی گسترده بوده که بخش دیگری از یافته‌های آن در مجله health community یا سلامت اجتماعی به چاپ رسیده است (۲۹). از میان رویکردهای مختلف کیفی، رویکرد پدیدارشناسی تفسیری مطالعه حاضر را هدایت کرد تا پژوهش‌گر به تجارب نهفته در مشارکت‌کنندگان که

پدیده فرار از منزل را تجربه کرده و سرشار از تجارب مربوطه می‌باشند، دست یابد. پدیدارشناسی تفسیری به دنبال توصیف و تفسیر پدیده مورد مطالعه یا تجارب مشارکت‌کنندگان می‌باشد و در واقع راهی برای درک بیش‌تر پدیده را فراهم می‌سازد (۳۰). از ملاک‌های ورود شرکت‌کنندگان به مطالعه حاضر می‌توان به مونث بودن، دارا بودن سن زیر ۱۸ سال، داشتن تجربه زندگی در کانون اصلاح و تربیت و داشتن تجربه فرار از خانه در عین ارتکاب به انواع دیگر بزهکاری نظیر سرقت، اعمال جنسی نامشروع، فروش و سوء مصرف مواد مخدر و غیره اشاره نمود. جامعه آماری مطالعه حاضر، تمامی دختران فراری ساکن کانون اصلاح و تربیت تهران را شامل می‌شد. نمونه‌های مورد مطالعه نیز به روش نمونه‌گیری هدفمند و بر اساس هدف مطالعه، از کانون اصلاح و تربیت تهران انتخاب شدند. در مورد حجم نمونه در مطالعات کیفی، تعداد مشارکت‌کنندگان در ابتدای مطالعه قابل برآورد نیست و پژوهش‌گر تا زمانی که یک تصویر قابل قبول از پدیده مورد نظر به دست نیاورد، به مصاحبه خود با مشارکت‌کنندگان ادامه می‌دهد. این اصل، اصل اشباع داده‌ها نامیده می‌شود (۳۱). در مطالعه کنونی نیز مصاحبه‌ها تا زمانی ادامه یافت که داده‌ها به حد اشباع رسیدند. از مصاحبه هشتم به بعد، داده‌های جدید چندانی به دست نیامد. در نتیجه برای اطمینان، دوازده مصاحبه انجام گرفت.

به منظور دسترسی به مشارکت‌کنندگان، در ابتدا چندین بار به اداره کل زندان‌های استان تهران مراجعه شد و پس از آن، توسط حراست کانون اصلاح و تربیت، نامه‌نگاری‌ها انجام شده و مجوز ورود به کانون توسط پژوهش‌گران اخذ شد. مرحله بعد شامل مراجعه به مرکز اصلاح و تربیت و جلب رضایت مسئولین مربوطه بود تا ملاقاتی کوتاه با آزمودنی‌ها انجام شود. بعد از آشنایی با مشارکت‌کنندگان بالقوه، توضیحات کافی در مورد اهداف پژوهش، کسب رضایت و رعایت اصول اخلاقی نظیر خنثی بودن مصاحبه‌گر در حین انجام مصاحبه،

اجتناب از قضاوت و سوگیری، رعایت اصل رازداری و به کارگیری اسامی مستعار برای اشاره به مشارکت‌کنندگان در پژوهش و عدم تحریف جملات مشارکت‌کنندگان و به کارگیری عین عبارت گفته شده در نگارش یافته‌های مطالعه، به آن‌ها ارائه شد. در ادامه با افرادی که رضایت داشته و معیارهای ورود به مطالعه را داشتند، اقدامات آشنایی بیش‌تر و کسب اعتماد صورت گرفت. کسب اعتماد مشارکت‌کنندگان به شکل وقت‌گذرانی با مشارکت‌کننده، صحبت در مورد مسائل روزمره و غیره انجام شد. در گام سوم در مکانی که برای مشارکت‌کنندگان از آرامش و امنیت کافی برخوردار بود و با کسب اجازه از مسئولین کانون، مصاحبه انجام گرفت. مطالعه حاضر توسط مصاحبه نیمه ساختار یافته و با سوالات باز پاسخ هدایت شد. شیوه مصاحبه به صورت فردی بود تا مشارکت‌کننده در کمال آرامش قادر باشد که تجارب زیسته خود را از واکنش خود و خانواده‌اش نسبت به فرار، بیان نماید. مصاحبه‌ها با رضایت مشارکت‌کنندگان با یک دستگاه ضبط صوت، ضبط شد و برای تحلیل کیفی آماده شد. میانگین زمان مصاحبه‌ها حدود ۵۵ دقیقه بود. در مصاحبه‌ها، گفتگوهای دوطرفه با مشارکت‌کننده ضبط می‌شد. مصاحبه اول بعد از چندین بار گوش دادن بدون تأخیر به فایل متنی تبدیل شد. پس از تبدیل صوت به متن، مصاحبه تایپ شد و با استفاده از راهبرد ارائه شده توسط ون منن، واحدهای معنایی موجود در آن استخراج گردید. پس از مصاحبه اول در باقی گفتگوها نیز پس از اتمام هر مصاحبه، اسواتی که روی نوار ضبط شده بود، توسط پژوهش‌گران گوش داده می‌شد و بعد از یک بار سمع هدفمند، کلمه به کلمه به متن تبدیل می‌شد. یادداشت‌های در عرصه نیز در کنار سخن مشارکت‌کننده مورد نظر اضافه می‌شد. مراحل تبدیل داده‌های صوتی به نوشتاری و تحلیل آن‌ها تا آخرین مصاحبه ادامه یافت. پدیدارشناسی به عنوان یک رویکرد اساسی نمی‌تواند ما را به شناخت پدیده مورد مطالعه رهنمون نماید. بر این اساس از روش‌های سازگار با رویکرد مربوطه بهره

می گیرند. با توجه به این که رویکرد پدیدارشناسی تفسیری مطالعه حاضر را هدایت می نمود از روش ون منن (Van Manen) برای تحلیل داده استفاده گردید که یک روش برای استخراج الگوها و مضامین موجود در داده ها به ویژه داده های متنی می باشد. در این روش، مهم ترین تحلیل و تأمل روی داده ها در مرحله تأمل و اندیشه در مضامین اساسی اتفاق می افتد (۲۸). بدین منظور مصاحبه های ضبط شده کلمه به کلمه به نوشته های متنی تبدیل می شود و مورد تحلیل مضمون قرار می گیرد. روش ون منن (Van Manen) دارای مراحل زیر است و در مطالعه حاضر نیز این مراحل رعایت شد (۲۸):

۱. روی آوردن به پدیده ای که ما را شدیداً به خود علاقمند ساخته و به کشف جهان مورد نظر متعهد می سازد.
۲. مطالعه پدیده به همان شکل که زیسته شده نه آن گونه که ما تصور می کنیم. در واقع نیاز است تا از مفهوم پردازی داده ها اجتناب شود.
۳. تأمل در مضامین اساسی ای که ویژگی پدیده هستند.
۴. توصیف پدیده از طریق هنر نوشتن و بازنویسی.
۵. حفظ یک ارتباط قوی و جهت دار با پدیده.
۶. برقرار کردن تعادل در بافت پژوهش به وسیله تفکر در مورد اجزاء و کل.

طبق گفته ون منن (Van Manen)، سه رویکرد برای استخراج مضامین از داده ها وجود دارد که شامل رویکرد کل نگر، رویکرد انتخابی یا برجسته سازی و رویکرد جزئی یا خط به خط می باشد (۳۱). در این مطالعه از هر سه روش برای استخراج مضامین استفاده شد. در رویکرد کلی یا اغراق آمیز، متن هر مصاحبه چندین دفعه توسط پژوهشگران مطالعه شد. در این رویکرد پژوهشگران به دنبال این بودند تا بدانند که در کل، متن چه می گوید و چه منظوری دارد؟ در واقع پس از خواندن هر یک از مصاحبه ها، یک یادداشت کوچک مبنی بر این که پس از تأمل روی متن مصاحبه چه نتیجه ای به دست آمده است، تهیه شد. در رویکرد انتخابی و یا

برجسته سازی، متن مصاحبه مجدد مطالعه شد. سپس جملاتی که برای تحلیل پدیدارشناختی مناسب بودند و دارای بار معنایی بودند، علامت گذاری شدند. در رویکرد جزئی یا خط به خط نیز متن با دقت خوانده می شد و پژوهشگران به دفعات از خود می پرسیدند که این جمله، چه مفهومی را از پدیده مورد مطالعه منتقل می کند. سپس مفهومی که از هر جمله به نظر پژوهشگران می رسید، در کنار جمله به شکل پیشنهاد نوشته می شد. پس از آن مفاهیمی که با یکدیگر شباهت داشتند کنار هم قرار گرفتند و مفاهیم متفاوت از آن ها جدا شدند. به عنوان مثال کمبود در دریافت محبت و بی تفاوتی و کم توجهی در کنار هم نوشته شدند و تفاوت سنی زیاد والدین که از نظر مفهومی متفاوت بود، از آن ها جدا شد. بدین ترتیب واحدهای معنایی حمایت کننده شکل گرفتند. سپس هر مجموعه از واحدهای معنایی حمایت کننده که مشابه یکدیگر بودند، یک زیر مضمون اصلی را تشکیل دادند. به عنوان مثال دزدی، فریب کاری و خیانت و رسوایی مشمول یک زیرمضمون واحد تحت عنوان اقدامات ضد اجتماعی خانواده شدند و دیگر مجموعه های واحدهای معنایی مشابه نیز، زیرمضمون های دیگر این مطالعه را ایجاد نمودند. بدین ترتیب نهایتاً سه زیرمضمون اصلی ایجاد شد. در انتها یک مضمون اصلی تحت عنوان خانواده نابسامان به وجود آمد که سه زیرمضمون و واحدهای معنایی حمایت کننده از آن ها را که با استفاده از این روش گفته شده، استخراج شده بودند، در بر گرفت.

تلاش بر این بود تا صحت علمی و استحکام داده های پژوهش از طریق اعتبارپذیری (Credibility)، قابلیت اعتماد (Dependability) و انتقال پذیری (Transferability) حاصل شود. در مطالعه حاضر، معیار اعتبارپذیری تا حد امکان رعایت شد. بدین شکل که پس از پاسخ آزمودنی به سوالات مصاحبه، مصاحبه گر از وی می پرسید که آیا منظور آزمودنی از جواب داده شده همان بوده است که مصاحبه گر متوجه شده؟.

جدول شماره ۱: مضامین اصلی، زیرمضمون‌ها و واحدهای معنایی

حمایت کننده		
مضمون اصلی	زیرمضمون‌ها	واحدهای معنایی حمایت کننده
خانواده نابسامان	آشفته‌گی در خانواده	تفاوت سنی زیاد والدین رفتارهای تربیتی نادرست از سوی والدین عدم وجود یک خانواده ثابت عدم تفاهم و خشونت بین والدین بی‌مبالایی و بی‌قیدی والدین درگیری با والد ناتی خشونت جسمی علیه فرد
	بی‌توجهی و کمبود حمایت‌ها	احساس اضافی بودن و نداشتن جایگاه در خانواده کمبود در دریافت محبت بی‌تفاوتی و کم توجهی عدم توجه به نیازهای مالی فرد والدین بی‌اعتماد محرومیت شغلی و تحصیلی به دوش کشیدن مسئولیت خانواده دوری عاطفی از والدین و نزدیک شدن به دیگران واکنش‌ها به عدم حمایت، افکار و رفتار خودکشی
	اقدامات ضداجتماعی خانواده	دزدی
	فریکاری	
	خیانت و رسوایی	

زیرمضمون نخست، آشفته‌گی در خانواده:

نخستین زیرمضمون تشکیل دهنده مضمون خانواده نابسامان، زیرمضمون آشفته‌گی در خانواده می‌باشد. این زیرمضمون، نماینده تجاربی است که توسط مشارکت کنندگان با این عنوان درک شده است. آشفته‌گی در خانواده از واحدهای معنایی تفاوت سنی زیاد والدین، عدم وجود یک خانواده ثابت، رفتارهای تربیتی نادرست از سوی والدین، دوری عاطفی از والدین و نزدیک شدن به دیگران، عدم تفاهم و خشونت بین والدین و بی‌مبالایی و بی‌قیدی والدین ظهور یافته است. در ادامه برای درک بیش‌تر زیرمضمون حاضر به معرفی ساختار تشکیل دهنده آن یعنی واحدهای معنایی تشکیل دهنده آن پرداخته و نمونه‌هایی از صحبت‌های مشارکت کنندگان نیز ارائه می‌گردد.

(۱) تفاوت سنی زیاد والدین

جستجو در میان صحبت‌های مشارکت کنندگان نشان می‌دهد که در خانواده آنان، تفاوت سنی بین والدین به عنوان یک عامل مهم جلوه می‌نماید. به‌طوری که این

پژوهشگران در تمام مراحل مطالعه، هدف و سوال پژوهش را در نظر داشتند و خط مشی خود را بر اساس آن تعیین کردند تا دسترسی به اطلاعات معتبر توسط مشارکت کنندگان مقدور شود. به علاوه تلاش شد تا اصل اعتماد تا حد امکان رعایت شود. بدین منظور مراحل انجام پژوهش و تحلیل داده‌ها به روشنی توصیف شد تا هر خواننده و منتقدی بتواند آن را مورد حسابرسی (Audit trial or Inquiry trial) قرار دهد. هم‌چنین چندین بار فرآیند مطالعه توسط اساتید مورد ارزیابی و کنترل قرار گرفت. رسیدن به انتقال‌پذیری در مطالعه حاضر با ارائه توضیح کافی از زمینه پژوهش و مشارکت کنندگان انجام شد. به علاوه کدگذاری و تحلیل از جملات مشارکت کنندگان به عمل آمد. به‌طوری که توصیف مبسوط مضامین و ارتباط دادن آن‌ها به زمینه و صحبت‌های مشارکت کنندگان صورت گرفت.

یافته‌ها

در این بخش پس از بیان ویژگی‌های کلی مشارکت کنندگان در مطالعه، به تحلیل کیفی پاسخ‌های آنان و پرسش‌های اصلی پژوهش پرداخته می‌شود. بر اساس یافته‌های مطالعه میانگین سن این نمونه‌ها حدود ۱۶/۵ سال بود و ۵۰ درصد نمونه‌ها متأهل بودند. والدین ۵۰ درصد از نمونه‌ها، بیش از دو فرزند داشتند. هم‌چنین ۱۶/۶ درصد از نمونه‌ها ملیتی غیرایرانی داشتند. والدین ۵۰ درصد نمونه‌ها از یکدیگر طلاق گرفته بودند. ۵۸/۳۳ درصد از مشارکت کنندگان نیز به اعتیاد والدین خود اشاره کردند. والدین ۴۱/۶۶ درصد از مشارکت کنندگان را افراد فاقد شغل تشکیل می‌دادند. به علاوه ۹۱/۶ درصد از مشارکت کنندگان، تحصیلاتی پایین‌تر از سطح اول دبیرستان را گزارش دادند. در پاسخ به پرسش‌های مطالعه مبنی بر تجارب زیسته مشارکت کنندگان در مورد خانواده نابسامان، سه زیرمضمون اصلی و تعدادی واحد معنایی حمایت کننده از این زیرمضمون‌ها به دست آمد که در جدول شماره ۱، به آن‌ها پرداخته شده است:

اختلاف سن منجر به درگیری دو والد و ایجاد فضایی متشنج در خانواده و افزایش آشفتگی می شده است. این واقعیت در صحبت های برخی از مشارکت کنندگان برجسته بود. شقایق، نوجوانی ۱۷ ساله است. او و خواهرش به دلیل اعتیاد شدید مادر و هرزه گیری های وی، آزار و اذیت ناپذیری و شرایط نامساعد مالی خانواده اقدام به فرار کرده بودند. وی اظهار می دارد: "مامان بابام/اختلاف سنی شون خیلی زیاد بود. سر همین همیشه دعوا می کردن." نازنین، دختری ۱۶ ساله است. نازنین به دلیل ناسازگاری زیادی که با مادرش داشته و سخت گیری زیاد والدین، اقدام به فرار کرده است. او می گوید: "مامانم ۳۶ سالشه. بابام ۵۰ سالشه. اختلافشون زیاد بود. اصلاً نمی ساختن."

۲) رفتارهای تربیتی نادرست از سوی والدین

رفتارهای تربیتی نادرست والدین بخشی از تجارب زیسته دختران فراری را تشکیل می داد. تحلیل داده ها نشان داد که مشارکت کنندگان، تجارب منفی زیادی را در ارتباط با رفتارهای نادرست تربیتی والدین پشت سر گذاشته اند. زهرا ۱۵ ساله است. او پس از چند سال متوجه می شود که فرزند واقعی پدر و مادرش نیست. زمانی که نزد خانواده اصلی خود باز می گردد به علت سوءاستفاده آن ها از وی و آزار و اذیت برادرانش، اقدام به فرار می نماید. پس از بازگشت به خانه برای جلوگیری از فرار مجدد به اجبار خانواده ازدواج می کند و فرار دوم را از منزل همسرش انجام می دهد. او می گوید: "خانواده اصلیم حتی بلد نبودن چجوری رفتار کنند با بچه شون."

لیلا ۱۶ ساله است. وی ملیتی افغانستانی دارد. لیلا به دلیل سخت گیری های زیاد پدر و عشق به پسر همسایه با پسر همسایه اقدام به فرار می نماید و پس از بازگشت به اجبار ازدواج می کند. پس از آن مجدد با عشق قبلی خود فرار می کند که توسط پلیس به جرم رابطه نامشروع دستگیر می شود. وی می گوید: "اصلاً بابای من مسلمون نیست. نه تا حالا قرآن خونده ... نه نماز می خونه. اینا که هیچی. نه تو خونه بچه هاشو دورش جمع می کنه. نه"

بهشون ادب یاد می ده. دختراشو محکم می گیره. اما پسرا هیچی. عین خودش باشن هم واسش مهم نیست."

۳) عدم وجود یک خانواده ثابت

یکی از واقعیت هایی که در صحبت های مشارکت کنندگان یافت شد، عدم وجود یک خانواده ثابت بود. اکثر این افراد از زندگی در کنار یک خانواده هسته ای که شامل پدر، مادر و همشیرها می باشد، محروم بوده اند.

به عنوان مثال ساناز ۱۷ ساله طلاق والدین را عامل مهمی در بی ثباتی خانواده می داند. او معتقد است که مشکل بزرگی در خانه نداشته است و بیش تر برای خوش گذرانی، فرار می کرده است. وی در مصاحبه گفته است: "بعد از طلاق، ما هم رفتیم پیش مامانمون. ولی الان هم پیش بابام می رم هم مامانم."

سپیده ۱۶ ساله است. پس از جدایی مادر و پدرش، پدر، اقدام به ازدواج مجدد می نماید. سپیده به دلیل درگیری های زیادی که با پدرش و مادر ناتنی خود پیدا کرد، اقدام به فرار نمود. او می گوید: "مامانم قهر کرده بود رفته بود. من هم با بابام خونه مادربزرگ پدریم بودم. رفتیم اون جا. مامان بزرگم دو سه سال من رو نگه داشت." "به مامانم گفتم تو چرا نمیای من رو ببی پیش خودت؟ دوست داشتم پیش مادرم زندگی کنم. مامانم هم امکاناتشو نداشت. خونه نداشت. پول نداشت که من رو ببره پیش خودش."

۴) عدم تفاهم و خشونت بین والدین

تجارب زیسته دختران مشارکت کننده در مطالعه حاکی از این است که والدین آن ها درگیری و نزاعی بیش از حد معمول داشته اند. این درگیری های پی درپی منجر به ایجاد آشفتگی در خانواده می شد و زمینه را برای فرار آماده نموده است. برای مثال سوری ۱۸ ساله است. مادرش دچار اعتیاد بود و پدرش را نیز معتاد کرد. پس از خیانت به پدر از وی طلاق گرفت و به عقد مرد

دیگری درآمد. پس از مدتی آوارگی، سوری به اجبار در خانواده مادر بزرگش پذیرفته می‌شود. اما پس از تلاش عمویش برای تجاوز به وی، از آن‌جا فرار می‌کند. سوری معتقد است: "وقتی دعوا می‌شد بین مامان و بابام، مامانم بابامو می‌زد. بابام با این‌که می‌تونست بزنه اما نمی‌زد. داداشم گریه می‌کرد. من گریه می‌کردم."

سپیده ۱۶ ساله می‌گوید: "کم کم زنه (نامادری فرد) هم با من لج می‌کرد. بحث می‌کردیم با هم دیگه. تا این‌که بابام مانتوها مو قیچی کرد. شلوارها مو انداخت دور. گفت مقنعه بپوش. زنه پرش کرد. خودش خیلی خفن می‌گشت ولی می‌گفت من زن شوهر دارم. اشکالی نداره. تو دختر دم بختی."

۷) خشونت جسمی علیه فرد

در خانواده‌ای که دختران فراری این پژوهش در آن می‌زیسته‌اند، انواع خشونت‌های جسمی توسط خانواده بر آن‌ها اعمال می‌شده است. این امر منجر به این امر شد که این دختران، خانه را به عنوان محلی آشفته و نابسامان تلقی کرده و اقدام به فرار نمایند. در ادامه به بخش‌هایی از صحبت‌های مشارکت کنندگان پرداخته می‌شود:

سحر ۱۸ ساله، نوجوانی است که از شکم مادر معتاد متولد شده است. او و برادرانش، همگی دچار اعتیاد هستند. به دلیل اعتیاد کل خانواده و شرایط بسیار آشفته خانه، اقدام به فرار نموده است. سحر بیان داشت: "بابام همش من رو می‌زد. چون شیشه مخشو داغون کرده، هر چی دم دستش میاد پرت می‌کنه."

هم‌چنین لیلا گفته است: "پدر و مادرم اذیت می‌کردن. همیشه از مامان بابام، داداشام، از همه کتک می‌خوردم." "خیلی کتکم می‌زدن. ولی کاش می‌زدن تو گوشم. همیشه بابام با سیم شارژر و سیم برق من رو می‌زد. بابام زورش از مامانم بیش تر بود من رو می‌زد."

زیر مضمون دوم، بی‌توجهی و کمبود حمایت‌ها:

دومین زیر مضمونی که بیان‌گر خانواده نابسامان دختران فراری است، بی‌توجهی از سوی والدین و کمبود حمایت از فرزندان است. این زیر مضمون از واحدهایی معنایی نظیر احساس اضافی بودن و نداشتن جایگاه در خانواده، کمبود در دریافت محبت، بی‌تفاوتی و کم توجهی، مضیقه مالی، والدین بی‌اعتماد، محرومیت شغلی و تحصیلی، به دوش کشیدن مسئولیت خانواده و واکنش‌ها به عدم حمایت تشکیل شده است.

۵) بی‌مبالاتی و بی‌قیدی والدین

خانواده آشفته‌ای که این دختران فراری در آن پرورش یافته بودند دارای والدینی بود که هیچ‌گونه قید و بندی را در مورد خود و فرزندشان رعایت نمی‌کردند. این والدین به گفته خود این دختران (بی‌غیرت) تلقی شده و هیچ‌گونه حد و مرز اخلاقی برای رفتار خود قائل نمی‌شدند.

شقایق می‌گوید: "مامانم خیلی شیطون بود. همش دوست پسر عوض می‌کرد. هر روز با یکی رفیق بود. همش مهمونی و پارتی می‌رفت. جلوی ما مشروب می‌خورد. مواد می‌کشید. دیگه واسش عادی شده بود. دوست پسرشو می‌دونستیم. ما رو با هم با خودش می‌برد پارتی."

۶) درگیری با والد ناتنی

تجارب زیسته بیان شده توسط دختران فراری حاکی از آن است که برخی از این دختران دارای والد ناتنی بوده‌اند و چه بسا با وی درگیری‌هایی نیز داشته‌اند. درگیری‌هایی که زمینه و بستر را برای تشنج در خانواده و به دنبال آن، فرار فراهم ساخته است. چند نمونه از صحبت‌های مشارکت کنندگان به شرح زیر است:

معصومه ۱۶ ساله است. او نیز دچار درگیری زیادی با والد ناتنی خود بود و پس از فرارهای متعدد، به اجبار خانواده ازدواج کرد. وی پس از فرار مجدد در خانه زنی به روسپی‌گری مشغول شد: "زن بابام خیلی بد بود. همش دوس داشت واسم حرف درست کنه. هر کاری می‌کردم می‌برد می‌ذاشت کف دست بابام. منم واسه این‌که لجشو در بیارم همه کار می‌کردم."

(۱) احساس اضافی بودن و نداشتن جایگاه در خانواده
تجارب زیسته بازگو شده توسط مشارکت کنندگان، حاکی از احساس سرشار بودن در خانواده هسته‌ای و گسترده بود. این دختران احساس می‌کردند که در خانواده به عنوان یک عضو، نقشی را ایفا نمی‌کنند و توسط دیگر اعضا به عنوان فردی اضافی از آن‌ها یاد می‌شود. صحبت‌های برخی از شرکت کنندگان به شرح زیر است:
به عنوان مثال، زهرا می‌گوید: "اما عالم و آدم از نامزدیم خبر داشتن. داداشم به محل شیرینی داده بود. انگار ترشیده از خورشون رفته"..... "شام عروسی دادن از خوشحالی که من دارم می‌رم."..... "توی ذهن خودم، هیچ جایگاهی تو خانواده اصلیم نداشتم."..... "خودمو اضافی می‌دیدم تو جمع خانواده.".
سوری نیز معتقد بود: "پارسال بابام رفت زندان. مامانم من و داداشمون نگه نداشت. ما رو برد داد به مامان بزرگم. اونم گفت من بدهکارم. من فلانم. نمی‌تونم اینا رو نگه دارم. باید بیرمشون بهزیستی."

(۲) کمبود در دریافت محبت

خانواده نابسمانی که مشارکت کنندگان از آن‌ها برخاسته بودند، این افراد را از دریافت محبت و حمایت محروم داشته بود. عدم دریافت محبت کافی از سوی اعضای خانواده و به خصوص والدین، نقشی اساسی را در بسترسازی برای فرار ایفا می‌نمود. برخی از صحبت‌های مشارکت کنندگان در ادامه آمده است:

ساناز ۱۷ ساله می‌گوید: "کمبود محبت هم داشتم از طرف خانواده. با این که پدر و مادرم خوب بودن ولی هیچ وقت ندیدم آن‌چنان محبتی به هم بکنن. نازم نمی‌کردن. بوسه نمی‌کردن. این جور نبودن"
نازنین اظهار داشت: "خونوادم بد نیستن. همه چی داریم. تنها چیزی که تو خونمون پیدا نمی‌شه محبت"

(۳) بی‌تفاوتی و کم‌توجهی

به نظر می‌رسد والدینی که نسبت به اعمال و احساسات فرزند خود بی‌توجه‌اند و حساسیتی در مورد

آینده فرزند خود به خرج نمی‌دهند، نوعی کمبود حمایت را به فرد القاء می‌نمایند. این امر منجر به نابسمانی در خانواده و به تبع آن، افزایش احتمال فرار می‌گردد. به چند مثال از گفته‌های شرکت کنندگان توجه کنید:

شقایق توضیح می‌دهد که: "اگه من دو روز هم با مامانم حرف نمی‌زدم مهم نبود واسش. شیشه شده بود همدش."..... "مامانم نقد که شیشه می‌کشید اصلاً به خونه نمی‌تونست برسه. مثلاً ناهارمون رو ۶ بعد از ظهر درست می‌کرد. ۶ صبح تازه شام می‌خوردیم. به بعضی از ناهار و شام‌ها هم نمی‌رسیدیم. همش غر می‌زد می‌گفت من خمارم. خسته‌م. حوصله غذا درست کردن ندارم."
سحر می‌گوید: "وقتی با مصطفی صیغه کردم خانواده‌م گفتن به ما ربطی نداره. کلاً واسه همه چی می‌گفتن به ما ربطی نداره. هر کاری دوس داری برو بکن."

(۴) عدم توجه به نیازهای مالی فرد

طبق گفته‌های مشارکت کنندگان در مصاحبه، خانواده‌های این افراد آنان را در مضیقه مالی قرار می‌داده‌اند. بدین شکل که یا از فرزند خود سوءاستفاده مالی می‌کردند و یا مخارج زندگی وی را عهده‌دار نمی‌شده‌اند. به عنوان مثال، زهرا ۱۵ ساله می‌گوید: "پول هم نداشتم. اصلاً بهم پول تو جیبی نمی‌دادن. یک روز در میون ۵۰۰ تومان می‌دادن. اونم با منت. همش به بوفه مدرسه بدهکار بودم."..... "تازه خونواده اصلیم حقوق پدرخوندم رو که مال من بود رو هم می‌گرفتن"

فاطمه، دختری ۱۷ ساله است. مادر او پس از جدایی از پدرش با مردی افغانی ازدواج کرد و به افغانستان رفت. پس از این اتفاق، مادر بزرگ و سپس خاله فاطمه قیم وی شدند. او در ۹ سالگی به عقد پسرخاله‌اش درآمد. اما همسرش پس از فهمیدن موضوع اعتیاد فاطمه، اقدام به ناسازگاری نمود و زندگی آن‌ها به طلاق ختم شد. به گفته فاطمه، وی در هنگام طلاق حامله بوده است. او پس از به دنیا آوردن فرزندش و گذاشتن او در بهزیستی، از شهر آمل فرار کرده و به تهران آمد. فاطمه می‌گوید:

”از خداشون بود کار کنم. ماهی ۶۰۰ تومان حقوق می گرفتم. ولی همشو می گرفتن ازم.“

(۵) والدین بی اعتماد

تجارب زیسته بازگو شده توسط مشارکت کنندگان حاکی از آن است که والدین اکثر این دختران، دچار سوءظن به فرزند خود بوده و به وی اعتماد کافی نداشته اند. این امر گاهی همراه با محدود کردن فرزند خود و در برخی موارد، اعمال سرزنش و تحقیر بوده است. به عنوان مثال، زهرا ۱۵ ساله می گوید: ”چون مامانم هر روز که مدرسه می رفتم، سریع به ناظم زنگ می زد که مبادا من دور نزنم از کوچه پشتی برم. می پرسید زهرا رسید؟ کی رسید؟ چه شکلی بود؟ هد داشت؟ من حس می کردم صورتش آرایش داره. شما هم چک کن.“

لیلا ۱۶ ساله می گوید: ”مامانم شب در حیاط رو قفل میزد که من بیرون نرم. روز هم که در حیاط باز بود میومد روبروی در حیاط می نشست که ببینه کی میره کی میاد. بابام که ظهر از سرکار میومد، اگر مامانم می رفت دنبال کاری، بابام می رفت جاش می نشست (با خنده). مامان بابام خیلی بهم سخت می گرفتن.“

(۶) محرومیت شغلی و تحصیلی

طبق تجارب گفته شده در مصاحبه، خانواده های برخی از این دختران، کمبود حمایت خود را به شکل محروم کردن فرد از تحصیل و شغل نشان می داده اند. برخی از نمونه های صحبت های مشارکت کنندگان در ادامه آمده است:

یکی از مشارکت کنندگان به نام نسترن، ۱۸ ساله است. وی عاشق پسر ناپدری خود شده بود و به علت مخالفت خانواده با ازدواج آن ها از خانه فرار کرده است. نسترن می گوید: ”خانواده من جلوی کار کردنم رو می گرفتن. می خواستم برم دکمه طراحی کنم. ولی اجازه نمی دادن.“

سحر بیان کرد: ”ما خواهر برادرها هیچ کدوم نه شناسنامه داریم نه درس خوندم. نرفتن دنبال کارش. هیچ کدوم مدرسه نرفتیم.“

(۷) به دوش کشیدن مسئولیت خانواده

ایفا کردن نقش والدینی توسط مشارکت کننده در قبال همشیره های کوچک تر، تامین مالی خانواده و رفع رجوع کردن خطاهای والدین، منجر به این شد که این دختران، تجربه زیسته ای را درک کنند که همان به دوش کشیدن مسئولیت خانواده نام داشت. به عنوان مثال، سحر اظهار داشت: ”با همین سن کوچیکم خیلی کارا واسشون کردم. می رفتم خیاطی کار می کردم. خرج خانواده رو می دادم. واسشون قسطی یخچال خریدم. گاز خریدم. تلویزیون خریدم.“ سوری ۱۸ ساله نیز می گوید: ”احساس می کردم من واسه عرفان داداشم هم باید نقش پدر رو ایفا کنم هم مادر. احساس مسئولیت می کردم.“

(۸) دوری عاطفی از والدین و نزدیک شدن به دیگران

صحبت های مشارکت کنندگان حاوی واقعیت هایی بود که نشان می دهد دختران فراری دور شدن عاطفی از والدین خود را نیز تجربه کرده اند. آن ها به طور معمول، افراد دیگر را از نظر عاطفی جایگزین والدین خود کرده بودند. این واقعیت خود را به اشکال متنوع نشان داده است. زهرا می گوید: ”الانم که الانه، با مادر اصلیم کنار نیومدم که بخوام مامان صداش کنم. خاله صداش می کنم.“..... ”به پدرشوهرم زنگ زدم. بابا صداش می کردم. حتی پدر اصلیمو آقا صدا می کردم.“

عاطفه ۱۷ ساله است. او ملیتی افغانی دارد. به گفته عاطفه، مادر او به پسر ۳ میلیون تومان پول داده بود تا با عاطفه دوست شده و به وی تجاوز کند. به دلیل فرار کوتاه مدتش، مجبور به ازدواج شد اما از خانه همسرش به همراه پسر ۳ که به تازگی با وی آشنا شده بود، فرار کرد. او در خانه پدری مورد خشونت زیادی واقع شده بود. عاطفه معتقد است: ”اون ۴۰ روز (روزهای فرار) آن قدر جام راحت بود و باهام مهربون بودن که مامان بابای پسر رو به عنوان مامان بابای خودم قبول کرده بودم.“..... ”بابام گفت ما می ریم ترکیه و تو رو اینجا می زاریم. گفتم باشه مشکلی نداره. من فکر می کنم پدر و مادری نداشتم. می رم بهزیستی.“

۹) واکنش‌ها به عدم حمایت: افکار و رفتار خودکشی این دختران در قبال عدم حمایت از سوی خانواده دست به واکنش‌هایی زده بودند که در این مطالعه، عمدتاً افکار و رفتارهای خودکشی بوده است. صحبت‌های برخی از مشارکت‌کنندگان در ادامه آمده است:

نازنین معتقد است: "سر قضیه مهدی دیگه به تنگی خورده بودم. خسته شده بودم. دفتر سر رسیدم کامل پر شده بود. گفته بودم آگه این دفتر پر بشه و مهدی نیاد خودکشی می‌کنم. وصیت‌نامه هم نوشتم دادم دست دوستم."

زهرای می‌گوید: "اون روز مامانم داشت تلویزیون می‌دید. ما رقتیم همه قرص‌های قلب و فشار رو که تو یخچال بود خوردیم. جالب این‌جا بود که قرص‌ها داشت کپک می‌زد. تنها چیزی که یادم میاد سیلی داداشم بود. واقعاً چیزی یادم نمیاد. چشم باز کردم سرم دستم بود. دفعه بعد که چشمام باز شد توی خونه بودم. خاله‌م اینها گفتن سه چهار روز تو کما بودیم. بیچاره خواهرم با آتش من داشت می‌سوخت."

زیر مضمون سوم، اقدامات ضد اجتماعی خانواده:

سومین زیر مضمونی که توسط مشارکت‌کنندگان به عنوان یکی از زیر مضمون‌های خانواده نابسامان درک شده است، اقدامات ضد اجتماعی اعضای خانواده گسترده و هسته‌ای بوده است. اقداماتی نظیر دزدی، فریب دادن دیگران و رسوایی و خیانت. در ادامه به واحدهای معنایی حمایت‌کننده از این زیر مضمون پرداخته می‌شود.

۱) دزدی

به نظر می‌رسد که برخی دختران فراری، شاهد تجربه دزدی توسط افراد خانواده بوده‌اند. به عنوان مثال، زهرای ۱۵ ساله می‌گوید: "مادرم کش روزنی می‌کرد. یعنی در حضور طرف، وسایشو کش می‌رفت ولی طرف نمی‌فهمید. عمو کوچیکه هم همین بود. دزده." اطمه نیز می‌گوید: "از مادرم که الان خبری ندارم. به جرم سرقت زندان بوده. الان هم آزاد شده. نمی‌دونم کجاست."

۲) فریبکاری

طی مصاحبه مشخص شد خانواده‌های برخی از مشارکت‌کنندگان اعمالی را انجام داده بودند که توسط این دختران به عنوان فریبکاری درک شده بوده است. برخی از اظهارات آن‌ها در ادامه آمده است:

برای مثال، زهرای ۱۵ ساله می‌گوید: "خانوام نقشه کشیده بودن من رو به زور به پسره غالب کنن. پسره رو تو دام انداختن. گفتن من آفتاب مهتاب ندیده‌م."

معصومه می‌گوید: "خانوام می‌دونستن باکره نیستم. واسه همین منو انداختن به پسره. خانوام به پسره گفتن دختر من اصلاً از خونه بیرون نمی‌ره. تا حالا آفتاب به چشمش نخورده."

۳) خیانت و رسوایی

ممکن است اعضای یک خانواده هسته‌ای یا گسترده نابسامان، مرتکب اعمال نادرست بسیاری شوند. یکی از این اعمال، خیانت به همسر و رسوایی در جامعه و محل زندگی است. به نظر می‌رسد خیانت و رسوایی در خانواده بیش تر مشارکت‌کنندگان به وقوع پیوسته است. به عنوان مثال عاطفه ۱۷ ساله می‌گوید: "تا این‌که بعد فهمیدیم مامانم حدود ۳ سال داشته به بابام خیانت می‌کرده."

لیلا ۱۶ ساله: "مثلاً بابام همیشه سر این با مامانم دعواش می‌شد. با رفیقاش میرفتن پیش زن‌ها. مثلاً یک بار دختر عمه‌م به مامانم گفت: زن دایی می‌دونی دایی یک بار یک پیرزن رو آورده این‌جا؟ بابام انقدر جلوی مامانم ضایع شد. مامانم همیشه دعواش می‌کرد." "مثلاً بابام به رفیقش زنگ می‌زد. هر موقع شب که بود از تو بغل زنش پا می‌شد می‌رفت."

بحث

هدف از این مطالعه، دست‌یابی به تجارب زیسته مشارکت‌کنندگان در مورد خانواده نابسامان بود. یافته‌های به دست آمده در مطالعه شامل یک مضمون اصلی تحت

عنوان خانواده نابسامان و سه زیرمضمون اصلی بود که آشفتگی در خانواده، بی‌توجهی و کمبود حمایت‌ها و اقدامات ضد اجتماعی خانواده نام گرفتند. زیرمضمون آشفتگی در خانواده شامل واحدهای معنایی حمایت‌کننده‌ای نظیر تفاوت سنی زیاد والدین، رفتارهای تربیتی نادرست از سوی والدین، عدم وجود یک خانواده ثابت، عدم تفاهم و خشونت بین والدین، بی‌مبالاتی و بی‌قیدی والدین، درگیری با والد ناتنی و خشونت جسمی علیه فرد بود. زیرمضمون بی‌توجهی و کمبود حمایت‌ها، واحدهای معنایی نظیر احساس اضافی بودن و نداشتن جایگاه در خانواده، کمبود در دریافت محبت، بی‌تفاوتی و کم‌توجهی، عدم توجه به نیازهای مالی فرد، والدین بی‌اعتماد، محرومیت شغلی و تحصیلی، به دوش کشیدن مسئولیت خانواده، دوری عاطفی از والدین و نزدیک شدن به دیگران و واکنش‌ها به عدم حمایت: افکار و رفتار خودکشی را شامل می‌شد و نهایتاً، زیرمضمون اقدامات ضد اجتماعی خانواده شامل واحدهای معنایی حمایت‌کننده‌ای هم‌چون دزدی، فریبکاری و خیانت و رسوایی بود. در این بخش هر یک از زیرمضمون‌ها و واحدهای معنایی حمایت‌کننده آن‌ها به شکل جداگانه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

از یافته‌های به دست آمده در مطالعه حاضر می‌توان به تفاوت سنی زیاد والدین، عدم تفاهم و خشونت بین والدین، عدم وجود یک خانواده ثابت و درگیری با والد ناتنی که منجر به آشفتگی در خانواده شده و نابسامانی در خانواده را پدید می‌آورند، به عنوان بعضی عوامل زمینه‌ساز فرار اشاره نمود. در تبیین و بررسی یافته‌های فوق، نظریه بوم شناختی Haber و همکاران (۳۲) قابل بحث است. طبق اظهارات Haber و همکاران (۳۲)، دیدگاه بوم شناختی حاکی از آن است که بی‌خانمانی نتیجه منابع ناکافی است. بر اساس این گفته، بی‌خانمانی یک بازنمود از کمبود منابع یک خانه ثابت است و به عنوان یک منبع بحرانی عمل می‌کند. عدم وجود منابع کافی در زندگی جوانان فراری و بی‌خانمان که می‌تواند ناشی از پریشانی و

استرس خانوادگی باشد، احتمال بروز تعارضات خانوادگی را افزایش می‌دهد و این امر به عنوان یک پیش‌بین برای فرار و بی‌خانمانی عمل می‌کند (۳۲). طبق این نظریه می‌توان ادعا کرد که تجارب زیسته مشارکت‌کنندگان از عدم وجود یک خانواده ثابت، نشان از کمبود منابع در خانواده مشارکت‌کنندگان دارد. در واقع عدم داشتن یک خانواده ثابت، بازنمود یک منبع بحرانی در راستای زمینه‌سازی برای فرار از خانه است. هم‌چنین تجاربی نظیر تفاوت سنی زیاد والدین، عدم تفاهم و خشونت بین والدین و درگیری با والد ناتنی، پریشانی و استرس خانوادگی را افزایش داده و تبع آن، تعارضات خانوادگی افزایش می‌یابند. حاصل این گونه تعارضات خانوادگی، به وجود آمدن یک خانواده نابسامان است که طبق اظهارات مشارکت‌کنندگان، عامل زمینه‌ساز مهمی برای فرار نوجوان از خانه محسوب می‌شده است. در مطالعه حاضر یکی از واحدهای معنایی حمایت‌کننده که در زیرمضمون آشفتگی در خانواده به آن اشاره شد، رفتارهای تربیتی نادرست از سوی والدین نام داشت و به گفته مشارکت‌کنندگان مطالعه، عاملی برای فرار و کج‌روی مشارکت‌کنندگان محسوب می‌شد. در بررسی و تبیین یافته فوق می‌توان به برخی نظریات اشاره نمود. به عنوان مثال Aichhorn معتقد بود که دو دسته بزهکار وجود دارد. دسته اول از بزهکاران، کسانی می‌باشند که توسط والدینی تربیت شده‌اند که بیش از حد به فرزندان خود آزادی می‌دادند و این فرزندان برای انجام هر کاری، اجازه داشتند (۳۳). به علاوه Burgess و همکاران در نظریه التقاطی پیوند- تقویت افتراقی اظهار داشتند که افراد جامعه به شکل هم‌زمان در معرض آموزه‌های کج‌روانه و راست‌روی قرار دارند و این رفتارها را از طرق مختلف یاد می‌گیرند. این الگو حاکی از آن است که فرد تنها زمانی رفتار کج‌روانه را انتخاب می‌کند که برای انجام این رفتار در همه شرایط مورد تشویق قرار گرفته و یا تنبیه نشده باشد (۳۴). طبق مطالعات Glueck و همکاران نیز مجرمان دارای پدرانی منضبط و سلطه‌گر

بودند. با این وجود این رفتار این پدران پایدار نبود و این پدران در اعمال قوانین انضباطی، سهل انگاری به خرج می دادند و در نتیجه، رفتاری متناقض از خود بروز می دادند. ضمن این که این کودکان توسط هر دو والد مورد تنبیه بدنی زیادی واقع شده و به ندرت مورد تشویق و ستایش واقع شده بودند (۳۵). بنابراین نظریات فوق، یافته مطالعه حاضر را که رفتارهای نادرست تربیتی از سوی والدین بود، مورد تایید قرار می دهند و حاکی از آن هستند که تربیت نادرست فرزندان، یکی از عوامل داشتن خانواده نابسامان است که نوجوانان را به سمت انواع بزهکاری (نظیر فرار از خانه) سوق می دهد.

یافته‌هایی نظیر زیرمضمون بی توجهی و کمبود حمایت‌ها و واحدهای معنایی حمایت کننده آن از جمله بی‌مبالاتی و بی‌قیدی والدین، بی‌تفاوتی و کم توجهی و دارا بودن والدین بی‌اعتماد که همواره فرزند خود را کنترل می‌نمایند، تجارب زیسته مشارکت کنندگان مطالعه را از دارا بودن یک خانواده نابسامان بازگو می‌کرد. در بررسی یافته‌های فوق می‌توان به نظریه رانده شدن پرداخت. بر اساس نظریه رانده شدن، غفلت از نوجوان و کنترل پرخاشگرانه والدین در خانواده جوانان فراری و بی‌خانمان، به وفور یافت می‌شود (۳۶). همان‌طور که مشاهده می‌شود، بر اساس یافته‌های مطالعه حاضر کمبود حمایت‌ها، غفلت، کنترل نوجوان و بی‌اعتمادی به وی در تجارب زیسته مشارکت کنندگان بازگو شد. بنابراین نظریه فوق، یافته‌های مطالعه را مبنی بر بی‌توجهی و کمبود حمایت به عنوان عوامل زمینه‌ساز فرار از خانه و نابسامان بودن خانواده‌ای که در آن زندگی می‌کرده‌اند، مورد تایید قرار می‌دهد. طبق یافته‌های مطالعه حاضر تجارب زیسته‌ای نظیر عدم توجه به نیازهای مالی نوجوان توسط خانواده و سوء استفاده مالی از وی توسط مشارکت کنندگان مطالعه به عنوان عاملی برای کشیده شدن به سمت فرار که نوعی بزه محسوب می‌شود، ذکر شده است. در بررسی یافته فوق، Merton در نظریه آسیب، اظهار می‌دارد که سطوح مختلف جامعه به راه‌های

قانونی یکسانی برای دستیابی به موفقیت، دسترسی ندارند. جوانان بزهکار، به دلیل تجربه کردن شکست‌های گسترده تحصیلی و به دنبال آن عدم داشتن مهارت‌های تخصصی و داشتن شغل‌هایی با درآمد پایین در رسیدن به مقام و شان اجتماعی دچار مشکل شده و به تبع آن درگیر استرس و ناامیدی می‌شوند. این عوامل آن‌ها را به سمت جرم و بزه هدایت می‌کند (۳۷). نظریه آسیب یا بی‌هنجاری Merton (۳۷) با تجربه زیسته مشارکت کنندگان درباره مضیقه مالی به عنوان تجربه زیسته‌ای که فرد را به سمت بزه سوق می‌دهد، هم‌سو می‌باشد.

یافته‌هایی نظیر بی‌تفاوتی و کم توجهی والدین، کمبود در دریافت محبت، دوری عاطفی از والدین و نزدیک شدن به دیگران و احساس اضافی بودن و نداشتن جایگاه در خانواده، محرومیت شغلی و تحصیلی و همچنین خشونت جسمی علیه مشارکت کننده، تجارب زیسته‌ای بودند که دختران فراری شرکت کننده در مطالعه حاضر به وفور به آن‌ها اشاره نمودند و از این مسائل به عنوان عوامل اصلی نابسامان بودن خانواده یاد کردند. برخی نظریات نیز به بررسی عوامل فوق پرداخته‌اند. به عنوان مثال، نظریه Hoffman و همکاران در روش‌های فرزند پروری به روشی تحت عنوان اثبات قدرت اشاره کردند. این تکنیک شامل استفاده والدین از تنبیه بدنی و/یا بازگیری حقوق اساسی کودک است (۳۸). به نظر می‌رسد که برخی از واحدهای معنایی حمایت کننده به دست آمده در مطالعه نظیر محرومیت شغلی و تحصیلی (به عنوان بازگیری حقوق اساسی کودک) و هم‌چنین خشونت جسمی علیه مشارکت کننده، توسط نظریه فوق تایید می‌شوند. تکنیک معرفی شده دوم، دوری‌گزینی عشقی می‌باشد که در آن والدین از نظر عاطفی از کودک دوری می‌کنند و به وی بی‌توجهی می‌نمایند و یا وی را تهدید به انجام این کار می‌نمایند. تکنیک دوری‌گزینی عشقی نیز با تجارب زیسته مشارکت کنندگان از خانواده نابسامان نظیر بی‌تفاوتی و کم توجهی والدین، کمبود در دریافت محبت، دوری

عاطفی از والدین و نزدیک شدن به دیگران و احساس اضافی بودن و نداشتن جایگاه در خانواده هم‌سو است و این یافته‌ها را تایید می‌کند.

به نظر می‌رسد که واحد معنایی حمایت‌کننده به دست آمده در مطالعه حاضر که تحت عنوان واکنش‌ها به عدم حمایت نام‌گذاری شده است، تلاش‌های مشارکت‌کنندگان برای ترک موقعیت آسیب‌زا بوده است که خود را به شکل اقدامات و افکار خودکشی نشان داده است. در واقع فرد تلاش داشته تا با از بین بردن خود به عنوان یک انتخاب و تصمیم آگاهانه به ارتباط و بستگی با خانواده پایان دهد و این موقعیت آسیب‌زا را ترک نماید. نظریه عدم پیوستگی و پیوستگی مجدد در این بخش، قابل بحث و بررسی است. طبق این نظریه این احتمال وجود دارد که خانواده به‌عنوان یک عامل آسیب‌زا برای فرد قلمداد شود و قطع بستگی و ارتباط با خانواده ممکن است یک انتخاب آگاهانه باشد. در واقع فرد خانواده را ترک می‌کند تا موقعیت‌های آسیب‌زای موجود در خانواده را ترک کرده باشد (۹). طبق نظریه فوق که با تجارب زیسته مشارکت‌کنندگان از واکنش به عدم حمایت‌ها هم‌سو است، مشارکت‌کنندگان رفتار خودکشی را به عنوان ترک موقعیت آسیب‌زا برگزیده بودند.

از دیگر یافته‌های این مطالعه می‌توان به اقدامات ضداجتماعی توسط اعضای خانواده مشارکت‌کنندگان به عنوان یک تجربه زیسته مهم اشاره نمود. بنا بر نظر Aichhorn که در بالا به آن اشاره شد، دسته دوم بزهکاران افرادی هستند که وجدان آن‌ها کاملاً رشد یافته است و روابط بسیار نزدیکی با والدینی دارند که خودشان نیز مجرم هستند. این نظریه حاکی از آن است که بزهکاران ممکن است رفتارهای بزهکارانه را از والدین مجرم خود یاد گرفته باشند (۳۳). این نظریه یافته مطالعه حاضر مبنی بر این که اعضای خانواده مشارکت‌کنندگان نیز مرتکب

اعمال مجرمانه شده بوده و زمینه نابسامانی در خانواده و پیش روی به سوی بزه و فرار توسط نوجوانان را فراهم کرده بودند، مورد تایید قرار می‌دهد. با توجه به یافته‌های مطالعه حاضر و بررسی نظریات هم‌سو با آن‌ها می‌توان نتیجه گرفت که دارا بودن یک خانواده سالم می‌تواند از بروز عوامل زمینه‌ساز فرار از خانه، جلوگیری نماید. زیرا همان‌طور که مشاهده شد، عامل نابسامانی خانواده به عنوان یک تجربه زیسته مهم و به عنوان یک مضمون اصلی توسط مشارکت‌کنندگان مطرح شد.

از پیشنهادات کاربردی مطالعه حاضر می‌توان به مواردی از قبیل تدوین جلسات خانواده‌درمانی با خانواده‌های دختران فراری مبتنی بر یافته‌های مطالعه و انجام ارزیابی و درمان با تمرکز بر زیرمضمون‌های به دست آمده، تدوین برنامه‌های آموزش والدین در خانه‌های سلامت هر منطقه و با موضوعاتی مبنی بر داده‌های مطالعه به عنوان عوامل خطر ساز به منظور پیشگیری از فرار، آموزش مهارت‌های مقابله‌ای به نوجوانان فرار کرده از خانه به منظور کنار آمدن با شرایط ناگوار زندگی و جلوگیری از فرار مجدد، اجرای جلسات زوج‌درمانی برای والدین فراری‌ها به منظور کاهش نابسامانی روابط والدین و فراهم کردن محیطی غیرتعارضی‌تر در خانه و با هدف تمرکز بر حل تعارضاتی که در یافته‌های این مطالعه حاصل شد و در نهایت آموزش کنترل خشم به اعضای خانواده دختران فراری اشاره نمود.

سپاسگزاری

از قطب علمی خانواده دانشگاه شهید بهشتی به منظور حمایت مالی و کانون اصلاح و تربیت تهران به منظور همکاری در جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها، تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

References

1. Sanchez RP, Waller MW, Greene JM. Who

runs? A demographic profile of runaway

- youth in the United States. *J Adolesc Health* 2006; 39(5): 778-781.
2. Peled E, Cohavi A. The meaning of running away for girls. *Child Abuse Negl* 2009; 33(10): 739-749.
3. Sharlin SA, Mor-Barak M. Runaway girls in distress: Motivation, background, and personality. *Adolescence* 1992; 27(106): 387.
4. Glassman M, Karno D, Erdem G. The problems and barriers of RHYA as social policy. *Children and Youth Services Review* 2010; 32(6): 798-806.
5. Tucker JS, Edelen MO, Ellickson PL, Klein DJ. Running away from home: A longitudinal study of adolescent risk factors and young adult outcomes. *J Youth Adolesc* 2011; 40(5): 507-518.
6. Dostaler T, Nelson G. A process and outcome evaluation of a shelter for homeless young women. *Can J Commun Ment Health* 2009; 22(1): 99-112.
7. Bersani BE. A game of catch-up? The offending experience of second-generation immigrants. *Crime & Delinquency* 2013; 60(1): 60-84.
8. Chen X, Thrane L, Adams M. Precursors of running away during adolescence: do peers matter? *Journal of Research on Adolescence* 2012; 22(3): 487-97.
9. NejadSabzi P. Family Factors Related to Being a Runaway Child in Khorramabad. *Social Welfare Quarterly* 2011; 11(40): 129-159.
10. Glassman M, Karno D, Erdem G. The problems and barriers of RHYA as social policy. *Children and Youth Services Review* 2010; 32(6): 798-806.
11. Saldanha K. Promoting and developing direct scribing to capture the narratives of homeless youth in special education. *Qualitative Social Work* 2015; 14(6): 794-819.
12. Johnson KD, Whitbeck LB, Hoyt DR. Substance abuse disorders among homeless and runaway adolescents. *J Drug Issues* 2005; 35(4): 799-816.
13. Greene TW. A paradox of street survival: Street masteries influencing runaways' motivations to maintain street life. *Theory in Action* 2012; 5(3): 31.
14. Slesnick N, Prestopnik JL, Meyers RJ, Glassman M. Treatment outcome for street-living, homeless youth. *Addic Behav* 2007; 32(6): 1237-1251.
15. Tyler KA, Schmitz RM. Family histories and multiple transitions among homeless young adults: Pathways to homelessness. *Child Youth Serv Rev* 2013; 35(10): 1719-26.
16. Meltzer H, Ford T, Bebbington P, Vostanis P. Children who run away from home: Risks for suicidal behavior and substance misuse. *J Adolesc Health* 2012; 51(5): 415-421.
17. Lynn CJ, Acri MC, Goldstein L, Bannon W, Beharie N, McKay MM. Improving youth mental health through family-based prevention in family homeless shelters. *Child Youth Serv Rev* 2014; 44: 243-248.
18. Al-Tayyib AA, Rice E, Rhoades H, Riggs P. Association between prescription drug misuse and injection among runaway and homeless youth. *Drug Alcohol Depend* 2014; 134: 406-409.
19. Hyde J. From home to street: Understanding young people's transitions into homelessness. *J Adolesc* 2005; 28(2): 171-183.
20. Tyler KA. A comparison of risk factors for sexual victimization among gay, lesbian, bisexual, and heterosexual homeless young adults. *Violence Vict* 2008; 23(5): 586-602.
21. Heerde JA, Hemphill SA. A systematic review of associations between perpetration of physically violent behaviors and property

- offenses, victimization and use of substances among homeless youth. *Children and Youth Services Review* 2014; 44: 265-277.
22. Lan Khong LY. Runaway youths in Singapore: Exploring demographics, motivations, and environments. *Children and Youth Services Review* 2009; 31(1): 125-139.
 23. Thrane LE, Hoyt DR, Whitbeck LB, Yoder KA. Impact of family abuse on running away, deviance, and street victimization among homeless rural and urban youth. *Child Abuse Negl* 2006; 30(10): 1117-1128.
 24. Toro PA, Dworsky A, Fowler PJ. Homeless youth in the United States: Recent research findings and intervention approaches. In Paper developed for the National Symposium on Homelessness Research, Washington, DC Mar 1, 2007.
 25. Sanchez RP, Waller MW, Greene JM. Who runs? A demographic profile of runaway youth in the United States. *J Adolesc Health* 2006; 39(5): 778-781.
 26. Hashemian A, Mousavi MS. The lived experiences of runaway girls about (home). *Khanevade Pazhoohi* 2016; 11(44): 20-35.
 27. Creswell JW. Research design: Qualitative, quantitative, and mixed methods approaches. London: Sage Publications; 2013.
 28. Van Manen M. Linking ways of knowing with ways of being practical. *Curriculum Inquiry* 1977; 6(3): 205-228.
 29. Falahatpishhe M, Habibi M, Sadeghi M, Shamshiri M. A Phenomenological Research of the Lived Experiences of Runaway Girls Who Live in Correction and Rehabilitation Center in Tehran about Subjective Experiences. *Community Health* 2015; 2(3): 182-192.
 30. Bennett T, Holloway K. Disaggregating the relationship between drug misuse and crime. *Australian & New Zealand Journal of Criminology* 2005; 38(1): 102-121.
 31. Dees DM, Heinfeldt J. An Aesthetic Analysis of An Educational, Videoconferencing Experience. *Journal of College Teaching & Learning (TLC)* 2011; 4(2): 37-46.
 32. Haber MG, Toro PA. Homelessness among families, children, and adolescents: An ecological-developmental perspective. *Clin Child Fam Psychol Rev* 2004; 7(3): 123-164.
 33. Aichhorn A. Wayward youth: A psychoanalytic study of delinquent children, illustrated by actual case histories. World Publishing Company; 1962.
 34. Burgess RL, Akers RL. A differential association-reinforcement theory of criminal behavior. *Social Problems* 1966; 14(2): 128-147.
 35. Glueck S, Glueck E. Unraveling Juvenile Delinquency, New York: Commonwealth Fund. New York: Columbia University, Juvenile Delinquency; 1950.
 36. Sykes GM, Matza D. Techniques of neutralization: A theory of delinquency. *American Sociological Review* 1957; 22(6): 664-70.
 37. Merton RK. Social structure and anomie. *American Sociological Review* 1938; 3(5): 672-682.
 38. Hoffman ML, Saltzstein HD. Parent discipline and the child's moral development. *Journal of Personality and Social Psychology* 1967; 5(1): 45.